

چهارشنبه‌های صبا با دکتر محمدرسولی

گفتار دوم؛ کشف راز بزرگ شاهنامه

زادن زال و راز سیمرغ!



صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری وصف صبا
مدیر مسئول و سردبیر: محمدرضا شفیعی
دبیر تحریریه: امیر افشار فتوحی

www.rooznamehsaba.com

rooznamehsaba

تهران - خیابان آیت الله مدنی - کوچه خجسته منش - پلاک ۵
تلفن: ۶-۷۷۵۸۲۴۲۲ فکس: ۷۷۵۴۸۲۴۵
چاپ: موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران
توزیع: نشر گستر امروز

پاسخ این است که در واقع «سیمرغ یک پزشک است و نه تنها پزشک است بلکه سرپزشک است. یعنی او حاذاق ترین پزشک شهر (یا حتی کشور) بوده است.

بعدها در گذر زمان طولانی، این واقعیت رنگ قصبه و داستان و افسانه به خود گرفت و در واقع سیمرغ پزشک ماهری بوده است و بس! در همین داستان زال، چون بچه را در نزدیکی خانه او رها کرده اند (گویی نزدیک درمانگاه گذاشته و رفته‌اند) وی بچه را پیدا کرده و معاینه می‌کند و متوجه سلامت نوزاد می‌شود. لذا او را نگهداری و تربیت و بزرگ می‌نماید. هنگامی که پدر زال یعنی سام به دنبال فرزندش می‌آید، وی را تحویل او می‌دهد و در عین حال، نشانی و رمز خود را به زال می‌دهد که اگر کاری داشت به آن وسیله به او خبر بدهد تا سیمرغ به عنوان یک حکیم و پزشک برود و او را کمک و راهنمایی کند. اشاره شد بعدها که هنگام به دنیا آمدن رستم، تهمینه مادرش خیلی حال بدی پیدا می‌کند و این وضعیت سبب نگرانی زیاد زال می‌شود. زال یاد پزشک حاذاق دوران یعنی سیمرغ که دوست وی هم می‌باشد می‌افتد. سیمرغ را آگاه و به خانه خویش، کنار بالین بیمار فرا می‌خواند. سیمرغ پزشک، تهمینه را معاینه می‌کند و به زال می‌گوید: نگران نباش. مادر و جنین هر دو خوب هستند. فقط چون جنین بزرگ است مادر احساس ناراحتی دارد. ضمناً ایمان طبیعی مناسب این جنین نیست. شما یک جراح زنان (کاردیزشک) بیاور تا او ابتدا مادر را با شربت بیهوش کند. سپس به وسیله جراحی جنین را به دنیا بیاورد. پس از بیرون آوردن نوزاد جای جراحی را خوب بخیه بزنند. مادر چندی استراحت می‌کند و پس از آن خوب می‌شود:

کزین سرو سیمین بر ماه روی
یکی نره شیر آید و نامجوی
بیاور یکی خنجر آبگون
یکی مرد بینا دل پر فسون
بکافد تهیگاه سرو سهی
نباشد مر او را ز درد آگهی
... همین هم می‌شود و رستم به آسانی با عمل جراحی مورد نظر سیمرغ به دنیا می‌آید.

و چه بسا که به زودی از دنیا برود. لذا به رغم میل خود تصمیم گرفت بچه را از خود دور کند. پس گفت فرزندش را بردارند و دور از چشم مردم به جایی ببرند. نزدیکان سام هم به ناچار بچه را برداشتند و در کوه البرز، نزدیک به جایی که سیمرغ خانه داشت، رهاش کردند. چشم تیزبین سیمرغ نوزاد را دید. او را برداشت و با خود به خانه‌اش برد. بچه‌های سیمرغ از دیدن این نوزاد شاد شدند و شروع به بازی با او کردند. مهر این نوزاد (یعنی زال) در دل سیمرغ افتاد و تصمیم گرفت از او نگهداری کند. ماه‌ها و سال‌ها گذشت و سیمرغ همچنان از این کودک نگهداری می‌کرد. زال کم‌کم نزد سیمرغ پرورش یافت و بزرگ شد تا جایی که نوجوان برومند و دلیری شد. اما همیشه غمگین بود که چرا پدر و مادر ندارد. او از سیمرغ شنیده بود که در نوزادی، وی را تنها و بی پناه در کوه رها کرده بودند. لذا خیلی بابت این موضوع، افسرده و غمگین بود. به هر حال، پس از سال‌ها سام تصمیم می‌گیرد برود و دنبال بچه‌اش برود، بلکه ردی از او پیدا کند. او به جایی که بچه را گذاشته بودند، می‌رود و پس از جستجوها، بالاخره فرزندش را نزد سیمرغ پیدا می‌کند و او را با خود به شهر بر می‌گرداند. در زمان جدا شدن، سیمرغ به زال سفارش کرد که مواظب خود باشد و پری از پرهایش را کند و به زال داد و گفت: اگر در زندگی با تنگی و سختی و شرایط ویژه‌ای برخوردی که احتیاج به من بود، این را آتش بز، تا من متوجه کمک خواهی تو بشوم و بیایم. کاری که بعدها چند بار هم انجام می‌شود و سیمرغ به کمک زال می‌آید. زال به خانه پدر باز می‌گردد و چندی بعد با رودابه، دختر مهرباب کابلی، ازدواج می‌کند که از آن ازدواج، رستم به دنیا می‌آید و موقع به دنیا آمدن رستم نیز از سیمرغ کمک می‌گیرد. یعنی پر سیمرغ را آتش می‌زند و سیمرغ خود را می‌رساند تا به او کمک کند.

اینک موضوع مهمی که در این داستان باید به آن توجه کرد و رازی که باید گشود این است که: به راستی سیمرغ کیست؟ قضیه آن پر که به زال داد چه بود؟ اصولاً آیا پرنده‌ای به نام سیمرغ وجود دارد؟ چون ما در گفتار اول که چهارشنبه هفته گذشته منتشر شد گفتیم شاهنامه همه‌اش تاریخ واقعی است. حال قضیه سیمرغ در کجای یک تاریخ واقعی جای می‌گیرد؟!

محمد رسولی، حقوقدان، نویسنده و شاهنامه شناس ایرانی است. او به عنوان یک حقوقدان و شاهنامه پژوه و هر سه هنر و تخصص، نکات جدید و نو و جالبی از دل تاریخ ناشناخته عهد کهن کشف و در بچه‌های جدیدی بر روی سایر پژوهشگران بگشاید. وی نگرشی نوین به شاهنامه دارد و پس از سال‌های متمادی پژوهش بر روی شاهنامه و پای درس استادان بزرگ شاهنامه نشستن و تمرکز و کنکاش زیاد بر روی شاهنامه، نظریات بدیع و تازه‌ای در باره محتویات شاهنامه ارائه کرده است که روزنامه صبا بنا را بر این گذاشته تا چهارشنبه هر هفته پای صحبت‌های وی بنشینند. دکتر رسولی این هفته و در گفتار دوم، پرده از راز بزرگی دیگر در شاهنامه بر می‌دارد.

کنون پر شگفتی یکی داستان
بیبوندم از گفته باستان
نگه کن که مر سام را روزگار
چه بازی نمود ای پسر، هوش دار
نگاری بود اندر شیستان اوی
ز گلبرگ رخ داشت وز مشک موی
ز مادر جدا شد بر آن چند روز
نگاری چو خورشید گیتی فروز
به چهره چنان بود تابنده شید
ولیکن همه موی بودش سپید

این گفتار حکایت مهمی از شاهنامه است که در آن یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین رازهای شاهنامه را آشکار می‌کنیم. در این حکایت معلوم می‌نماییم که سیمرغ معروف در واقع چه بوده است. سام، پهلوان نامدار ایران که در سیستان زندگی می‌کرد، سال‌ها در آرزوی فرزنددار شدن بود تا اینکه متوجه شد همسر او باردار است، لذا خیلی خوشحال شد. پس از چندی فرزند به دنیا آمد؛ اما این نوزاد سپید موی بود. این امر سبب نگرانی و ناراحتی سام شد و تصور کرد که اصولاً نوزادی که از اکنون به شکل پیرهاست به چه درد می‌خورد

سرمایه گذاران
محمد حسینیخانی
حنیف سروری
بنیاد سینمای فارابی



پیرانه

فیلمی از
عادل تبریزی

تهیه کننده: میرولی اله مدنی
تهیه کننده اجرایی و مجری طرح: حنیف سروری

حامد بهداد | باران کوثری | سروش صحت | بهرنگ علوی
امیرحسین رستمی | نادر سلیمانی | یزین بنفشه خواه | سیاوش چراغی پور | محمد الهی
مریم همتیان | ایمان اسماعیل پور | علی باغفر | حامد شیخی | وحید رحمتی
داود ونداده | با معرق علی راد باحتیور | فرهاد آبیخ | باهرمنندی | جمشید هاشم پور (آریا)
خاطره سازان رضا صفائی پور - حسن رضایی

پخش از
سینما

